

مردم‌شناسی

سامان محبی

گروه اندیشه

«سهم عشایر در توسعه ایران» به روایت جلال‌الدین رفیع‌فر، استاد مردم‌شناسی

جامعه‌ای کوچک با نقشی بزرگ



مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پنجمین نشست از سلسله نشست‌های تخصصی «مبانی ایران‌شناختی پیشرفت» را به موضوع «ظرفیت‌های تاریخی عشایر در پیشرفت ایران» با سخنرانی دکتر جلال‌الدین رفیع‌فر، استاد مردم‌شناسی دانشگاه تهران، اختصاص داد تا فرصتی برای بازاندیشی درباره سهم عشایر در توسعه ایران فراهم شود. دکتر رفیع‌فر دراین هم‌اندیشی به بررسی ظرفیت‌ها و چالش‌های جامعه عشایری در ایران پرداخت و نشان داد چگونه عشایر، با وجود سهم اندک در جمعیت کشور، نقش مهمی در اقتصاد، فرهنگ و هویت ملی ایران ایفا می‌کنند. او معتقد است جامعه عشایری ایران نه صرفاً یک قشر حاشیه‌ای، بلکه بخشی از حافظه تاریخی و بنیان تمدنی کشور است که می‌توانند حاملان میراث فرهنگی و هویتی ما باشند. اما این ظرفیت زمانی بالفعل می‌شود که سیاست‌گذاری‌ها بر بنیاد درکی عمیق از انسان‌شناسی و هویت ایرانی طراحی و بر بنیانی علمی متکی شود.

دکتر رفیع‌فر سخنان خود را با یادآوری ریشه‌های عمیق جامعه عشایری در تاریخ ایران آغاز کرد: «جامعه عشایری یک جامعه خودساخته با تاریخ چند هزار ساله است، بدون آن‌که از دیگر جوامع اقباسی کرده باشد.» به گفته او، ساختار ایلی و عشیره‌ای نه تنها در گذشته بلکه در بسیاری از شئون زندگی امروز ایرانیان همچنان حضور دارد؛ از آداب و رسوم اجتماعی گرفته تا الگوهای اقتصادی در دامداری و کشاورزی. او تأکید کرد که سالانه ۲۹ میلیون رأس دام کوچک توسط عشایر تولید می‌شود؛ آماري که سهم چشمگیری از تولید گوشت قرمز و دیگر محصولات دامی کشور را شامل می‌شود. با این همه، عشایر که تنها ۱.۵ درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، از حمایت‌های لازم به قدر کافی برخوردار نیستند. به‌همین دلیل این ظرفیت اقتصادی و فرهنگی، با بحران‌های جدی روبه‌روست.

حلقه مفقوده مدیریت جامعه عشایری

رفیع‌فر از یک سو به مشکلات معیشتی و کمبود خدمات اولیه‌ای چون آب، برق و بهداشت اشاره کرد و از سوی دیگر، سیاست‌های نادرست دولت‌ها در اسکان عشایر را یکی از عوامل تضعیف هویت آنان دانست. او یادآور شد که سیاست‌های اجباری اسکان، بویژه در دوره پهلوی اول، عشایر را از مراتع و چرخه‌های سنتی زندگی جدا کرد و عملاً اقتصاد و فرهنگ آنان را در معرض فرسایش قرار داد و استمرار این سیاست‌ها جامعه عشایری ما را بیش از پیش کوچک کرده است. یکی دیگر درباره کافی درباره جامعه عشایری انجام نمی‌شود و همین خلأ علمی باعث شده سیاست‌های دولتی در این حوزه بر پایه داده‌های ناکافی و ناقص باشد. پرورش متخصصان در این زمینه و انتقال دانش علمی به مدیران و کارشناسان دولتی، شرط ضروری برای تدوین سیاست‌های مؤثر است.

کمبود دانش در مردم‌شناسی عشایری

بعد دیگر سخنان این استاد دانشگاه تهران، به کمبود دانش تخصصی در حوزه «مردم‌شناسی عشایری» اختصاص داشت. او تصریح کرد که در دانشگاه‌های ایران، مطالعات کافی درباره جامعه عشایری انجام نمی‌شود و همین خلأ علمی باعث شده سیاست‌های دولتی در این حوزه بر پایه داده‌های ناکافی و ناقص باشد. او تأکید کرد که پرورش متخصصان در این زمینه و انتقال دانش علمی به مدیران و کارشناسان دولتی، شرط ضروری برای تدوین سیاست‌های مؤثر است.

در پایان، رفیع‌فر بحران مراتع و کاهش منابع طبیعی را از دیگر چالش‌های جدی عشایر دانست و هشدار داد که ادامه این روند، تولیدات دامی و امنیت غذایی کشور را تهدید خواهد کرد. او سخنان خود را با این هشدار به پایان برد که «اگر به جامعه عشایری توجه نشود، نه تنها هویت و فرهنگ آنان در معرض خطر قرار می‌گیرد، بلکه پیامدهای اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای در مناطق روستایی و حاشیه‌ای کشور پدید خواهد آمد.»



پیام‌رضا داوری اردکانی به مراسم یادبود سید احمد فردید

جرم فلسفه در جهان تفرعن و تکاثر

فلسفه، بی‌خردی و جهل و غرور را بر ملا می‌کند و برخی این افشاگری را برنمی‌تابند



مهرانه صبیری

گروه اندیشه

جلسه یادبود سید احمد فردید، متفکر و فیلسوف ایرانی، با قرائت پیام دکتر رضا داوری اردکانی، رئیس سابق فرهنگستان علوم، در محل فرهنگسرای اندیشه برگزار شد. دکتر داوری در این هم‌اندیشی با موضوع «بحران تفرعن و تکاثر در جهان کنونی و بروز جنایات آخرالزمانی» با تجلیل از جایگاه فکری مرحوم فردید، به چالش‌های زمانه ما، از جمله جنگ‌های تکنولوژیکی، نسبت فلسفه و دشمنی و جایگاه هوش مصنوعی در آینده بشر پرداخت. پیام داوری در این نشست را می‌توان تلاشی دانست برای نشان دادن چهره آخرالزمانی دنیای امروز؛ دنیایی که در آن فلسفه در معرض خصومت است، جنگ‌ها هدفی جز نابودی ندارند و هوش مصنوعی به مثابه جانشین انسان قدم علم کرده است. پیام او، بار دیگر به ما یادآوری کرد که در جهانی که تکنیک و توهم قدرت دست بالا را دارند، «خرد» و «دوستی» بیش از هر زمان دیگری تهدید می‌شود.



دلیل تب‌هالغ روان‌شناسی در ایران

«ضعف علوم اجتماعی» و نرسیدن به «نظریه سرزمینی» چه عواقبی برای جامعه داشته است؟

نقد و نظر

دکتر سعید معیدفر

رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران

این روزها، تب «روان‌شناسی» بسیار داغ است؛ از کتابفروشی‌ها و پادکست‌ها تا محتوای شبکه‌های اجتماعی. اما آیا این اقبال گسترده، نشانه یک خودآگاهی جمعی است یا در پس آن، زنگ خطری برای «فروپاشی امر اجتماعی» نهفته است؟ در گفتار پیش‌رو، دکتر سعید معیدفر از این همه اقبال جامعه از مباحث روان‌شناسی پرده برمی‌دارد. او، ما را از سطح «درمان فردی» فراتر برده و به لایه‌های زیرین یک «بحران ساختاری» می‌برد و معتقد است «اتمیزه شدن جامعه» دلیل این اقبال نامتعارف است. انسان جدا افتاده از پیکره اجتماع، برای التیام زخم‌های روحی‌اش، به سوی روان‌شناسی سوق پیدا می‌کند و متعاقب آن، «علوم اجتماعی» که علاج‌کار را در «جامعه» می‌جوید، به حاشیه رانده می‌شود. معیدفر دو چالش عمده را برای علوم اجتماعی در ایران برمی‌شمارد که باعث شده ما به «نظریه سرزمینی» نرسیم: نظریه‌ای که بتواند مسائل امروز جامعه ما را شناسایی و برای آنها راهکار ارائه دهد. مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی او با عنوان «چالش‌های علوم اجتماعی در ایران» است که در محل انجمن جامعه‌شناسی ایران ارائه شده است.

وقتی خلاف جریان علم حرکت می‌کنیم

روند شکل‌گیری «علوم اجتماعی» در جوامع مختلف موضوعی قابل تأمل است. در اغلب کشورها، به علوم اجتماعی بیرون از دانشگاه متولد شده است. این امر در مورد علوم دیگر هم کم و بیش صادق

شد و دستورهایی برای «کلاس» و «آموزش» و مدرک» و... شدند. به عبارت دیگر، «جنبه آموزشی» علوم فرع بر «تأسیس و نظریه‌پردازی» این علوم شدند. حتی اغلب بزرگان علوم اجتماعی، طرده‌شدگان دانشگاه‌ها بودند به‌طوری که از سوی همکاران‌شان افرادی ناکارآمد و ناگاہ قضاوت می‌شدند؛ در حالی که واقعیت ماجرا این بود که چون آنان ذهن متفکرها بسوزدهایی متکثر و عمیق داشتند ساز و کار روزمره دانشگاه‌ها قادر به فهم و درک آنان نبود. از این رو، قضاوت درستی در مورد آنان نمی‌شد. در اغلب کشورها ی توسعه یافته روند شکل‌گیری علوم اجتماعی چنین بود که در نهایت به «رشد علم» در این کشورها ختم شد.

امادر ایران این مسیر کاملاً برعکس طی شده است. علم اجتماعی در ایران، کارش را از دانشگاه آغاز کرد یعنی ابتدا درس و کلاس و آموزش و مدرک و... را شکل دادیم تا علم اجتماعی در ایران تأسیس شود! چون این روند برخلاف رویه معمول طی شد بنابراین علم اجتماعی هرگز نتوانست در ایران ریشه‌دار و کارآمد ظاهر شود و کارگردهای مصرفی پیدا کرد. علوم اجتماعی در ایران به‌جای «آموزش» و «مدرک» به «تأسیس و نظریه‌پردازی» این علوم شدند. حتی اغلب بزرگان علوم اجتماعی، طرده‌شدگان دانشگاه‌ها بودند به‌طوری که از سوی همکاران‌شان افرادی ناکارآمد و ناگاه قضاوت می‌شدند؛ در حالی که واقعیت ماجرا این بود که چون آنان ذهن متفکرها بسوزدهایی متکثر و عمیق داشتند ساز و کار روزمره دانشگاه‌ها قادر به فهم و درک آنان نبود. از این رو، قضاوت درستی در مورد آنان نمی‌شد. در اغلب کشورها ی توسعه یافته روند شکل‌گیری علوم اجتماعی چنین بود که در نهایت به «رشد علم» در این کشورها ختم شد.

امادر ایران این مسیر کاملاً برعکس طی شده است. علم اجتماعی در ایران تأسیس شد! چون این روند برخلاف رویه معمول طی شد بنابراین علم اجتماعی هرگز نتوانست در ایران ریشه‌دار و کارآمد ظاهر شود و کارگردهای مصرفی پیدا کرد. علوم اجتماعی در ایران به‌جای «آموزش» و «مدرک» به «تأسیس و نظریه‌پردازی» این علوم شدند. حتی اغلب بزرگان علوم اجتماعی، طرده‌شدگان دانشگاه‌ها بودند به‌طوری که از سوی همکاران‌شان افرادی ناکارآمد و ناگاه قضاوت می‌شدند؛ در حالی که واقعیت ماجرا این بود که چون آنان ذهن متفکرها بسوزدهایی متکثر و عمیق داشتند ساز و کار روزمره دانشگاه‌ها قادر به فهم و درک آنان نبود. از این رو، قضاوت درستی در مورد آنان نمی‌شد. در اغلب کشورها ی توسعه یافته روند شکل‌گیری علوم اجتماعی چنین بود که در نهایت به «رشد علم» در این کشورها ختم شد.

آنان که فلسفه را برنمی‌تابند

دکتر رضا داوری اردکانی، درباره فردید و علت مهاجرت او در جغرافیای فکری ایران گفت: «فردید درک عمیقی از فلسفه داشت؛ اما چون نظر خود را به‌تفصیل بیان نمی‌کرد، بسیاری از مستمعان مطالب او را به دقت در نمی‌یافتند.» همین امر سبب شد که گروهی به مخالفت و حتی دشمنی با او برخیزند و رده‌ای دیگر کوشیدند تا از او دفاع کنند، بی‌آنکه از اتهام «فردیدی-هایدگری» رهایی یابند. داوری تأکید کرد که فلسفه محل نزاع‌های خصمانه و بهتان نیست؛ بلکه «فلسفه مقام دوستی است و چون فلسفه دوستداری حکمت و معرفت است، نادان‌ها قهراً با آن میانه‌ای ندارند.»

داوری با اشاره به تاریخ دشمنی بافیلسوفان، نمونه‌هایی از سقراط تا سهروردی را یادآور شد و تصریح کرد که جرم فلسفه «افشای بی‌خردی و جهل و غرور» است. به همین دلیل، فلسفه همواره باآزار و مخالفت روبه‌رو بوده است. او در پرسشی مهم به شرایط امروز پرداخت: «نمی‌دانم اگر دکتر فردید زنده بود، درباره زمان و وضع کنونی جهان و ایران چه می‌گفت و چه می‌اندیشید. مسلماً اصول اساسی نظرش را حفظ می‌کرد؛ اما چون با زمان و تاریخ آشنا بود، از دگرگونی وضع جهان، نمی‌توانست چشم‌پوشد.»

جنایات آخرالزمانی

بخش اصلی پیام داوری به بحث درباره «جنگ‌های آخرالزمانی» اختصاص داشت. او درباره تفاوت بنیادین این جنگ‌ها با جنگ‌های گذشته گفت: «در گذشته جنگ‌هایم سربازان و برای کشورگشایی رخ می‌داد، اما اکنون جنگ اطلاعات و تکنیک است؛ فرماندهی آن هم به عهده هوش مصنوعی است.» از نظر داوری، این تحول نشانه‌ای از دگرگونی ماهوی سیاست و قدرت در جهان امروز است. او همچنین خاطرنشان کرد که تفرعن عصر جدید بیش از آنکه به «اراده به قدرت» متکی باشد، بر «توهم قدرت» بنا شده است. داوری از تعبیر فیلسوفان معاصر مبنی بر اینکه «زمان ما، زمان کینه و دشمنی است» بهره گرفت و سخن کارل اشمیت را نقل کرد که سیاست را «تشخیص دشمن و مرزهای دشمنی و دوستی» می‌دانست. او افزود که در چنین وضعی، پرهیز از جنگ دشوار است، زیرا اطلاعات و نفوذ اطلاعاتی به مهم‌ترین عامل قدرت و پیروزی تبدیل شده است. یکی از ویژگی‌های تکان‌دهنده جنگ‌های امروز از نگاه او این است که «قصد و غایت آن، بیش از آنکه فتح و پیروزی باشد، نابود کردن است.»

مرگ سوبزکتیوئیت در عصر سلطه اطلاعات

داوری در ادامه به پیوند جنگ‌های آخرالزمانی با تاریخ تعدد اشاره کرد. او یادآور شد که تعدد یا سوبزکتیوئیت و اراده به قدرت آغاز شد، اما اکنون این بنیاد دچار فرسایش است. به تعبیر او، «وقتی گفتند انسان مرده است، مراد مرگ سوبزکتیوئیت و اراده به قدرت بود.» در چنین شرایطی، نقش انسان خردمند به تدریج به ماشین‌ها و هوش مصنوعی سپرده می‌شود. او با لحنی انتقادی تأکید کرد: «هوش مصنوعی جانشین انسان خردمند شده و توقف این است که کار او را انجام دهد.» از نظر داوری، بشر به جای آگاهی از جایگاه خویش، بی‌آنکه بداند جانشینی برای خود می‌سازد تا خود را از بیم و غم ناتوانی در تدبیر امور، برهانند.

ما قادر به حل بحران‌های نیست و بیشتر در سطح «تریت دانشجو» و «ترجمه کتاب» ظاهر شده است. حتی در زمینه تألیف هم نتوانسته‌ایم کارهای بلند و قابل تأملی برداریم؛ هرچند ایده‌هایی بوده اما تعمیق پیدا نکرده است. چون مسائل مان نتوانسته در بستر «اجتماع علمی» ریشه بگیرد، عمیق نشود و نهایتاً جایگاهی در فضای علمی پیدا کند. البته مدعی نیستم که هیچ نظریه و ایده‌ای وجود نداشته است ولی نظریه‌ها به «اجتماع علمی ایران» ورود پیدا نمی‌کنند تا پیرامونش بحث شکل بگیرد، خوانده شود، ارجاع شود، نقد شود و از دل این نقد و نظرها به یک «نظریه سرزمینی» برسیم چنانکه معیار و چهارچوبی برای سیاست‌ها و برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های ما شود.

جای خالی «اجتماع علمی»

«اجتماع علمی» برای آینده علوم اجتماعی بسیار حیاتی است اما متأسفانه این نهاد در ایران به تدریج در حال از دست دادن اعضای خود در درون دانشگاه‌هاست. در بحث توسعه علم گفته می‌شود زمانی که عالم علوم اجتماعی همچون وبر خلق می‌شود که خوانده شود، ارجاع شود، نقد شود تا از دل این تبادلات فکری و علمی، متفکری چون

پارسونز زاده‌شود. اینچنین است که علم، توسعه می‌یابد و درخت علم به محصول می‌نشیند. اما در جامعه ما، عالم علوم اجتماعی نهایت کاری که می‌تواند انجام دهد این است که اگر صاحب ایده‌ای است خودش تلاش کند آن را در قالب کتاب یا مقاله‌ای ارائه دهد و خودش هم برای انتشار و تبیین آن دست به کار شود و در نهایت هم در همین حد متوقف می‌ماند. چون مافاقد «جامعه علمی منسجم و سازمان یافته» هستیم که در آن ایده‌های متفکران ما مورد توجه واقع شود و آرای‌شان نقد شود و مورد ارجاع قرار گیرد. حتی گاه خلاف این را هم شاهد بوده‌ایم که نه تنها ایده‌ها در جامعه علمی مورد توجه قرار نمی‌گیرد بلکه صاحبان ایده طرد و مورد بی‌مهری دانشگاه و همکاران خود واقع شده‌اند. این یکی از مهم‌ترین چالش‌های ما در حوزه علوم اجتماعی است.

البته ممکن است این کاستی در دیگر علوم هم کم و بیش وجود داشته باشد اما در علوم اجتماعی نمود بارزتری دارد چون این علم یک «علم اجتماعی» است و بیشتر از دیگر علوم به «اجتماع» و «جامعه علمی» نیاز دارد. دلیل اینکه اندیشمندان نامنی توانند یک نظریه جامع و کامل در حد «نظریه سرزمینی» ارائه کنند این است که ما فاقد «اجتماع علمی» هستیم.

اقبال به روان‌شناسی در جامعه اتمیزه بشر

موضوع علم اجتماعی «جامعه» است و نهاد جامعه در حال تضعیف شدن است؛ قیلاً با «زیست اجتماعی متکثر» از جمله خانواده، محله، قوم، طبقه و قبیله و... روبه‌رو بودیم اما اغلب حوزه‌های زیست اجتماعی ما تضعیف شده‌اند و گسترش فضای مجازی هم به این آسیب، شدت بخشیده است. حتی ما ردیای این آسیب را در دانشگاه‌ها هم شاهد هستیم. روزگاری دانشگاه‌های ما پر از نشست‌های متعدد با مخاطبان متکثرو بود اما اکنون کمتر می‌توان از این شور و حرارت اجتماعات علمی در دانشگاه‌ها سراغ گرفت؛ حتی کلاس‌های درس دانشگاه هم دیگر آن شور و حرارت‌های سابق را ندارند. بنابراین معتقدم دومین چالش مهم علوم اجتماعی در ایران تضعیف شدن نهاد جامعه است؛ چون جامعه موضوع اصلی علوم اجتماعی است. در جامعه اتمیزه شده (گسترته) که همه چیز بر محور «فرد» سامان می‌یابد رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی سعی می‌کنند بیشتر بر «علم روان‌شناسی» متمرکز شوند چون «جامعه» تبدیل به «فرد» شده و آدم‌ها از جامعه گسیخته و با جامعه بیگانه شده‌اند. فرد به دلیل بیگانگی‌اش با زیست اجتماعی، دچار بحران‌های عمیق عاطفی، زیستی و اجتماعی می‌شود بنابراین «علم» روان‌شناسی» نیاز پیدا می‌کنیم که دیگر «جامعه» مسأله ما نکند. گویا که باید مورد بررسی و درمان قرار گیرد!